

عطوفت در حکومت از دیدگاه متنبی و سعدی

دکتر سید جلال‌الدین سیادتی

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فیروزآباد

چکیده

متنبی (۳۰۳-۳۵۴ هـ) به عنوان پرآوازه‌ترین شاعر عرب که تمام سروده‌هایش در قالب مدح است، خود را مردم‌شناس می‌داند و در اغلب قصیده‌ها آنان را سزاوار تحقیر می‌بیند. و به ندرت از مردم در برابر حکومت دفاع می‌کند. در این مقاله شفاعت‌خواهی و میانجی‌گری وی در مورد معترضان و مخالفان حکومت (کافور و سیف‌الدوله) با جانبداری سعدی شاعر مردم‌گرا، از منتقدان و افراد ناراضی از حاکمان مقایسه می‌شود. زبان متنبی در تشویق حاکمان به عطوفت با ادعای عزت الهی برای حاکم و ذلتی زمین‌گیر برای محکوم است. برخلاف گفتار سعدی که اساس حکومت را مهرورزی و خدمتگزاری به مردم می‌داند و اعتراض بدون قیام مسلحانه را حق طبیعی آنان.

واژه‌های کلیدی: مهر، قهر، صلح، جنگ، مجرم، مخالف.

مقدمه

متنبی (احمدبن الحسن) شاعر معروف عصر عباسی در سال ۳۰۳ هجری در کوفه متولد شد. فقر و فسادى که در آن زمان فراگیر بود هر دو خانه‌ی حسین سقا (پدر متنبی) را احاطه کرده بود. شناخت متنبی از ضعف و منزلت اجتماعى خانواده‌اش اولین و مهم‌ترین عامل شکل‌گیری شخصیت و جبهه‌گیری وی در قبال جامعه و دشمنی با مردم قلمداد کرده‌اند. (طه حسین، بی‌تا: ۲۱) از کودکی عزت نفس بالایی در خود احساس می‌کرد و در جوانی شیفته‌ی زیبایی‌های حسی نمی‌شد اگر چه تعهدی نسبت به احکام دین از خود نشان نمی‌داد اما به شدت خود را از منکرات حفظ می‌کرد. لقب متنبی پیش از آن که بیانگر ادعای نبوت او باشد حکایت از سرآمد بودن او در میان همه‌ی شاعران عرب دارد.

برای متنبی فقط دو چیز اهمیت دارد: خودش که آن را بپرستد و مردم که با آنان به شدت دشمنی کند. (همان، ۲۹۱)

برخلاف تصور معروف که وی به دشمنی با مردم مشهور شده است در این مقاله به جنبه‌ی مردم‌گرایی وی در بعد عطوفت در حکومت با دیدگاه سعدی مقایسه می‌شود تا از این رهگذر تشابه و تفاوت دیدگاه دو شاعر معروف در ادبیات عربی و فارسی نمایان شود. کتاب «متنبی و سعدی» اثر حسین علی محفوظ که تلاشی برای نشان دادن تأثر سعدی از شعر متنبی نوشته شد به دنبال خود موجی از نقد و پاسخ‌هایی در قالب کتاب و مقاله ایجاد کرد، که غالب آن‌ها در دفاع از سعدی و رد نظر نویسنده در مورد اقتباس سعدی از اشعار متنبی است. در این گفتار اشعار متنبی از شرح برقوکی و اشعار سعدی از کلیات سعدی به تصحیح محمدعلی فروغی نقل و تحلیل می‌شود.

مهر و قهر

به عقیده‌ی متنبی هیبت ترس‌آور حاکم برای مجرمان و مخالفان نباید به طور کلی امید رحمت و شفقت نسبت به حاکم را از دل‌ها خالی کند:

(متنبی، ۱۴۰۷: ۲۱۱/۱)

* این خطاکاران هرچند به خاطر جرم خود بیمناک و هراسناک هستند، اما دل به گذشت و عفو امیر، بسته‌اند، زیرا در عین هیبت و قدرت اهل عفو و بخشش است.

(همان، ۲۶۲)

* او در هیبت و سخاوت به اوج رسیده است، مهابتی دارد که نمی‌شود امیدی به او داشت و در عرصه‌ی سخاوت بدون مهابت است و وحشت.

سعدی که غالباً آهنگ کلامش، موسیقی عفو و محبت سر می‌دهد، آن‌جا که ضرورت ایجاب می‌کند خشم را نیز از یاد نمی‌برد و خشونت را کنار عظوفت قرار می‌دهد زیرا اگر انسان پیوسته نرم‌خو باشد، دیگران و یا فرصت‌طلبان بر او دلیر می‌شوند و اگر اغلب اوقات خشمگین باشد، دوستان و یاران از او فاصله می‌گیرند و تنها می‌شود:

چو نرمی کنی خصم گردد دلیر وگر خشم گیری شوند از تو سیر
درشتی و نرمی بهم در، بهست چو رگزن که جراح و مرهم نهست
جوانمرد و خوش‌خوی بخشنده باش چو حق بر تو باشد تو بر خلق پاش

(سعدی، ۱۳۷۲: ۲۱۴)

سعدی حتی آنجا که می‌خواهد قهر را در کنار مهر توصیه کند، باز هم خصلت مهرورزی و مهرجویی به او اجازه نمی‌دهد که جوانمردی و خوش‌سیرتی و بخشندگی را به تنهایی یاد نکند و همه‌ی این موارد را به اخلاق الهی با بندگانش ربط ندهد.

متنبی ایجاد رعب و داشتن هیبت، نسبت به گروهی که با حاکم پیمان دوستی ندارد از اظهار مهر و دوستی کارسازتر می‌داند:

(متنبی، ۱۴۰۷: ۱۶۴/۲)

* قبیله‌ی محبوبم هنگام عبور از سرزمین قومی که با آنان رابطه‌ی دوستی ندارند با هیبت و ایجاد رعب می‌گذرند. زیرا «رهبوت خیر من رحموت»، اطاعت بر اثر ترس کامل‌تر از اطاعت بر پایه مودت است.

سعدی داشتن تعادل در معاشرت را برای همه‌ی مردم اجتناب‌ناپذیر می‌داند:

مگوی و منه تا توانی قدم ز اندازه بیرون وز اندازه کم
اگر تند باشی به یک بار و تیز جهان از تو گیرند راه گریز
نه کوتاه دستی و بیچارگی نه زجر و تطاول به یک بارگی

(سعدی، ۱۳۷۲: ۳۴۴)

سعدی در بیت دوم به آیه‌ی «ولو کنت فظا غلیظ القلب لا نفضو من حولک» (ال عمران/۱۵۹)

اشاره دارد: اگر خشن و تندخو و سنگ‌دل بودی از اطرافت پراکنده می‌شدند.

صلح و جنگ

متن‌بی آن قدر که به جنگ تمایل دارد کم تر به صلح می‌اندیشد؛ او ظلم و تعدی را جزء سرشت انسانها می‌داند که اگر نباشد به خاطر عجز است نه برای صلح.

(متن‌بی، ۱۴۰۷: ۲۵۳/۴)

بنابر، این دیدگاه، اصل در تمایل به جنگ و زورگویی است و بعد از آن حق و انصاف به خاطر ترس از ظلم ستمگران و خشم اشغال‌گران به میان آمده است. عقّاد در توضیح این بیت می‌نویسد:

زندگی، جنگلی است شعله‌ور که راحتی و امنیتی در آن نیست. ظلمی است فراگیر که از عدالت در آن خبری نیست. اگر سخنی حاکم است، حرف زورمداران است. این جنگ گاهی آشکار است و زمانی پنهان. همیشه میان دشمنان شعله‌ور نمی‌شود که عرصه‌ی دوستی هم از آن در امان نیست، نبردی که تعادل قوا در آن جایی ندارد. جنگ‌ها با انگیزه‌های متعدد که غالباً برای حاکمیت یا حفظ آن است آغاز می‌شود و به کام کسانی نتیجه می‌دهد که مسلط می‌شوند. (العقاد، ۱۳۸۶ ق: ۲۱۸)

اما همین شاعر جنگ‌طلب، نسبت به صلح و آرامش نیز ساکت نمانده است اگرچه در این مورد فراوان نگفته است، قصیده‌ای در ستایش صلح دارد که آن را در مورد صلح کافور و ابن‌اخشید سروده است. متن‌بی خوشحالی خود را از برقراری صلح بعد از تحویل دادن بردگان معترض توسط فرزند اخشید به کافور و مجازات آنان که غرق شدن در رود نیل بود، اظهار می‌کند. (برقوقی، ۱۴۰۷: ۱۳۱/۲)

(همان)

* علی‌رغم میل باطنی دشمنان، صلح قطعی شد، اگرچه حسودان بر طبل جنگ می‌کوبیدند.
* تدبیر تو بین فتنه‌انگیزان و اهداف شومشان در جنگ افروزی فاصله انداخت.
* آنان که مشوق درگیری بودند نه تنها به خواسته‌ی خود نرسیدند بلکه باعث شدند دوستیها مستحکم‌تر شود.

متن‌بی حتی از ذخیره‌کردن انبوه سلاح به عنوان عامل جنگ‌افروزی و بدگمانی یاد می‌کند:

(همان، ۱۳۵)

* اگر ذخیره کردن سلاح و ابزارآلات جنگی برای نزاع و درگیری میان خودتان باشد، صمیمی‌ترین دوستان نیز به دشمنانی سرسخت تبدیل می‌شوند.
بنابراین متنبی، دوستی و رعایت انصاف و عزت نفس را به عنوان موانع کینه‌توزی یاد می‌کند:

(همان، ۱۳۷)

* پس دولتی که براساس دوستی و انصاف و عزت و رأفت باشد، دولتی است کریمه که در پرتو این صفات پسندیده، مردم به وفور نعمت از امکانات فراوان بهره‌مند می‌شوند.
اما سعدی که به شاعر صلح و دوستی معروف است در جای جای کلامش، ستایشگر صلح است و نکوهش‌گر جنگ، سعدی نه تنها به خاطر مصالح فردی و جمعی بلکه حتی در برابر تسلط به عالم هستی، آزرده‌خاطر کردن دلی را بی‌ارزش می‌داند چه برسد به کشتار انسانها.
به جان زنده‌دلان سعدیا که ملک وجود نیرزد آن که وجودی زخود بیازارند
(سعدی، ۱۳۶۶: ۹۴۱)

سعدی در این بیت حکیمانه و عارفانه «وجودی» را مطرح می‌کند، نه انسانی! یعنی حتی حاکم جهان شدن در مقابل آزرده‌ن کردن حیوان و یا حشره‌ای از روی ستم ارزش ندارد. این سخن معروف که از امثال و حکم فارسی نیز محسوب می‌شود یادآور فرمایش حضرت علی علیه‌السلام است:
»

« (نهج‌البلاغه، خ/ ۲۲۴)

* به خدا سوگند اگر اقلیم‌های هفت‌گانه با آنچه در زیر آسمان‌هاست به من بدهند که خداوند را با گرفتن پوست جوی را از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم هرگز نخواهم کرد.
سعدی به حاکمان توصیه می‌کند با گروهی که طرفدار صلح هستند، علم جنگ را برپا نکنند.
با مردم سهل‌خوی دشخوار مگوی با آن که در صلح زند جنگ مجوی
(سعدی، ۱۳۷۲: ۱۷۴)

او فقط زمانی جنگ را جایز می‌داند که هزینه کردن زر و چاره‌جویی‌های دیگر فایده‌ای نداشته باشد.

چو دست از همه حیلتی در گسست حلال‌ست بردن به شمشیر دست

(همان)

بنابراین، از دیدگاه او حکمت در مدارا با دشمن و برد با طرفی است که طرفدار صلح باشد:

همی تا برآید به تدبیر کار مدارای دشمن به از کارزار

(همان، ۲۴۷)

سعدی به پذیرفتن پیشنهاد صلح از طرف دشمن تأکید می‌کند هرچند طرف مقابل ضعیف باشد اما نسبت به اعتماد کردن به مکر دشمن هشدار می‌دهد.

متنبی رعایت اصول انسانی را در جنگ به ویژه در امان بودن زنان و کودکان و پیران را می‌ستاید:

(متنبی، ۱۴۰۷: ۲۰۷/۱)

* هنگامی که عصیان‌گران را تعقیب می‌کردی، سر و گردن آنها از ترس شمشیرت از یک‌دیگر جدا می‌شدند.

* اما زن‌های آنان پس از پیروزی تو بر مردانشان در کمال احترام و بدون گرفتن طلا و زیورآلات آنها به خانه‌های خود برگشتند.

و

(همان)

* آوردن زنان اسراء و ماندن آنها پیش تو با برخورد کریمانه‌ای که نسبت به آنها داشتی، نه تنها باعث عیب و ننگ آنان نیست، بلکه احساس می‌کنند نزد اهل و قبیله‌ی خود هستند.

ممدوح متنبی نیز تا آن‌جا که امکان دارد عداوت‌ها را با لطف و احسان از بین می‌برد اما آن‌گاه که تأثیری نداشته باشد آنان را از بین می‌برد.

(همان، ۴۲۵/۴)

* کینه‌توزی و دشمنی سرکشان را با لطف و مدارا پاسخ می‌دهد، اما اگر لطف و گذشت از آنها تأثیری نداشت، آنان را نیست و نابودشان می‌کند.

متنبی بهترین سلاح را، احسان به مردم می‌داند زیرا پشتیبان حکومت می‌شوند:

(همان، ۶/۳)

* بخشش‌های فراوان او مانند شمشیر کشیده شده در برابر دشمنان است و صفت‌های نیک او و حسن اشتهارش در میان مردم مانند نیزه‌های بلند نمودار است، در واقع بدخواهی حاسدان و دشمنان را با لطف و احسان به مردم دفع می‌کند.

عظوفت با مجرمان

(همان، ۱۷۴/۴)

* رحمت امیر و لطف او از زندگان گذشته و به استخوان مردگان نیز رسیده است و خشم او از مجرمان گذشته و به جرم رسیده است.

در بیت مذکور به ریشه کنی جرم و از بین بردن زمینه‌ی جرم اشاره شده است. هر حکومتی که بتواند علل ارتکاب بزه را در جامعه کاهش دهد به همان میزان در هدایت افراد جامعه‌ی خود موفق بوده است.

چنین حاکمان انسان دوست از این که فردی به راه خطا می‌رود و به خاطر آن مجازات می‌شود، ناراحت می‌شوند:

(همان، ۲۰۸/۱)

* تو چگونه می‌توانی با مردمی که هرگاه آنان را مجازات می‌کنی از رنجی که به خاطر این تنبیه می‌برند ناراحت می‌شوی با خشونت رفتار کنی؟
به همین سبب متنبی که کمتر دعا می‌کند، برای ممدوح خود دست به دعا بر می‌دارد:

(همان، ۱۸۶/۳)

* خداوند متعال هر روز به عزت امیر بیفزاید و دشمنانش را در شمار دوستانش درآورد.
این همان چیزی است که سیاست‌مداران نوع‌دوست امروز می‌گویند: هدف ما تبدیل دشمن به مخالف و مخالف به منتقد است. متنبی برای ممدوح آرزو نمی‌کند خداوند دشمنان او را نابود کند بلکه از خداوند می‌خواهد، دشمنان وی را به دوستانش اضافه کند.
و سعدی از زبان اهل دل می‌گوید:

شنیدم که مردان راه خدای دل دشمنان را نکردند تنگ

(سعدی، ۱۳۷۲: ۷۱)

متنبی در باب دشمن‌نوازی می‌گوید:

(متنبی، ۱۴۰۷)

* اگر چه با رومیان عهد و پیمانی نبسته‌ای که مجبور به رعایت و حفظ آن باشی، اما پناه خواستن دشمن و طلب مهلت برای جوانمردان نوعی عهد و پیمان محسوب می‌شود که تعهد به آن را بر خود لازم می‌دانند.

* پس هر مجرمی که قصد بارگاه تو کند درامان است و ریختن خون هرکس به تو امیدوار باشد حرام است.

(همان، ۲۶/۴)

* مخالفی که با سرزنش دست از مخالفت برمی‌دارد برای تنبیه او دست به شمشیر نمی‌برد.
برقوقی در شرح این بیت می‌نویسد:

: »

«.

* آن‌جا که سخن کارگشاست، شلاق بی‌صداست و آن‌گاه که شلاق کارساز است، شمشیر در نیام است.

متنبی خاطر نشان می‌کند که در مجازات به میزان جرم توجه شود نه شخص مجرم:

(همان، ۹۹/۲)

* او در عین قدرت و توانایی، دشمنانش بدون احساس ذلت در امنیت هستند زیرا وی به اندازه‌ی بزرگی جرم مجازات می‌کند، نه به قدر جایگاه مجرم، در واقع به شخص مجرم اعتنائی نمی‌کند و بزرگواری امیر مانع کینه‌توزی دشمن می‌شود.

سعدی زمانی که بخشیدن دشمن خطرآفرین نباشد آن را از کشتن او بهتر می‌داند.

چو بر دشمنی باشدت دسترس مرنجانش کو را همین غصه بس

عدو زنده سرگشته پیرامنت به از خون او کشته در گردنت

(سعدی، ۱۳۷۲: ۲۲۲)

سعدی آرزو می‌کند کارنامه‌ی جهل و جنون پیچیده شود و ترازنامه‌ی عقل و سکون گشوده شود.

انسانها عموماً و حاکمان خصوصاً بدانند که با هر سقوط جهشی است و هر لغزشی، کفاره‌ای عظیم به دنبال دارد و در مقابل خشونت‌های هیجان‌انگیز عطوفت‌های خردمندانه به کار گیرند. زیرا هرچه با خشم و نفرت بنا می‌شود با خشم و نفرت هم فرو می‌ریزد و هیچ چیز بیش از خشونت و بی‌تسامحی به ناخرسندی و بی‌سامانی نمی‌انجامد و آرمان فایق و متعالی را به وهم و فریب حقیر تبدیل نمی‌کند. (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۳۰۷)

متنبی ماجرای سرکشی بنی کلاب و تعقیب و گریز آنان توسط سیف‌الدوله را به طرز زیبایی بیان می‌کند. در این قصیده او فقط در نقش یک شاهد ماجرا ظاهر نمی‌شود بلکه به عنوان یک میانجی در ایجاد صلح و شفاعت برای عده‌ای مجرم از زبان آنان عذرخواهی می‌کند.
در دو بیت اول و دوم شجاعت و اقتدار سیف‌الدوله را توصیف می‌کند:

(متنبی، ۱۴۰۷)

* چون تو فرمانروایی، گرگ صفتان جرأت تجاوز به حریم حرمت را ندارند و نمی‌توانند به مردم تحت حمایت تو به خاطر ترس از تو، آسیبی برسانند.
* تو صاحب اختیار جان انس و جنی بنابراین سگ صفتان بنی کلاب چگونه فکر می‌کنند مالک جان خود هستند؟

متنبی در دو بیت مذکور حاکم را به اوج عزت و اقتدار می‌رساند و در مقابل، محکوم را در انتهای پستی و ذلت آن هم با استفاده از نام قبیله‌ی آنها (کلاب) دفن می‌کند. سپس فرار آنان را این گونه توجیه می‌کند:

(همان)

* عقب‌نشینی و فرارشان به خاطر نافرمانی نبود بلکه در واقع از تو می‌ترسیدند زیرا اگر می‌ماندند خود را در معرض هلاکت قرار می‌دادند.
آنگاه شفاعت خود را این‌طور اظهار می‌کند:

(همان ۲۰۹/۱)

* تو بر آنان رحم کن ای مولا! که رحم و شفقت به مجرمان در واقع سخت‌ترین مجازات است. زیرا آنان را برای همیشه برده و بنده‌ی لطف خود می‌کنی. نه تنها مجرمان، سرشکسته‌ی گذشت تو می‌شوند که آزادگان به هنگام مجازات اگر بخشیده شوند آن را برای خود کمتر از مرگ نمی‌دانند.

() (همان)

متنبی در مقام شفیع، سیف‌الدوله را خداوند و مجرمان را بندگان او محسوب می‌کند و از او می‌خواهد همان‌طور که خداوند از خطای بندگان خود می‌گذرد تو نیز از جرم آنان بگذر.

(همان)

* آنان هر جا باشند، بندگان تو هستند بنابراین هرگاه آنان را برای مرگ فرا بخوانی آماده‌اند.

* اگر چه خطاکار هستند، اما اولین قوم مجرمی هم نیستند که مرتکب خطایی شدند و بعد توبه کردند.

چنین استدلال ظریف و زیبایی در بیان اعتذار یادآور فراز شیوای امام سجاد - علیه السلام - در مناجاة التائبین است.

« (قمی، ۱۳۸۲:

»

(۲۰۶)

متنبنی در بیت‌های بعد عصیان آنها را با حسن تعلیل ناشی از ناز مردم در برابر بنده‌نوازی امیر و دور شدن آنان از فرمان او به خاطر نزدیکی امیر به آنان بیان می‌کند. و در آخر اعتذار می‌گوید به پرورش یافتگان خودت که در ملک و نعمت‌های تو زاد و ولد کرده‌اند، رحم کن:

(همان، ۲۱۱/۱)

* آنان در سایه‌سار حکومت تو رشد و نمو یافتند و صاحب امکانات شدند و در روزگار تو فزونی یافتند.

متنبنی خطا و جرم شورشیان را به جهل و سفاقت آنان نسبت می‌دهد، جهلی که گاهی باعث می‌شود بی‌گناهان نیز، مجازات شوند:

(همان، ۲۱۰/۱)

* چه بسا جرمی که بی‌خردان مرتکب شوند اما تبعات زیان‌بار جرم دامن بی‌گناهان را نیز بگیرد. این قصیده پر از احساسات نوع دوستی و عواطف دل‌سوزی شاعر بر احوال عده‌ای طغیان‌گرس که زبان حال آنان شده است. طبع شاعرانه و وجدان متنبنی در این واقعه چنان به رقت آمده است که آنچه بر قلمش جاری شده همه حدیث دل است و نمونه‌ی بارزی از تجلی شعر و هنر در دفاع از مردم، آن هم گروهی که علیه حاکم دست به شورش زده‌اند. سعدی خطاها را به نادانی خطاکاران نسبت می‌دهد و از حاکم درخواست می‌کند که با شوق و حوصله آنان را تحمل کند.

به رغبت بکش بار هر جاهلی که افتی به سر وقت صاحب‌دلی
غم جمله خور در هوای یکی مراعات صد کن برای یکی

(سعدی، ۱۳۷۲)

از دیدگاه سعدی هنرور، کسی است که در برابر جفا، مهربانی می‌کند:

هنرور چنین زندگانی کند جفا بیند و مهربانی کند

(همان، ۳۰۷)

او برای تاثیر رهنمودش، سخن و سیره‌ی پادشاهان دادگر را به حاکمان گوشزد می‌کند:

فریدون گفت: نقاشان چین را
بدان را نیک دار ای مرد هوشیار
که پیرامون خرگاهش بدوزند
که نیکان خود بزرگ و نیک روزند

(همان، ۱۹۱)

وی ممدوح را جای خداوند متعال قرار نمی‌دهد که بعد مجبور باشد مردم را هرچند از دیدگاه دستگاه حاکم مجرم باشند، بندگان و بردگان او قلمداد کند. بلکه با ذکر الطاف حق نسبت به همه‌ی بندگان خود از حاکم می‌خواهد با خلق خدا مثل خدا باشد.

وگر ترک خدمت کند لشکری
شود شاه لشکرکش از وی بری
ولیکن خداوند بالا و پست
به عصیان در رزق برکس نسبت
سعدی معتقد است چون دشمن هم دارای معرفت است بنابراین با دیدن لطف و احسان خبثت به خرج نمی‌دهد:

چو دشمن کرم بیند و لطف وجود
نیاید دگر خبث ازو در وجود
وگر خواجه با دشمنان نیک خوست
بسی بر نیاید که گردند دوست

(همان، ۲۴۶)

شیوه‌ی میانجی‌گری متنبی در قصیده‌ای که بعد از پیروزی سیف‌الدوله بر نافرمانی قبایل بنی‌عقیل و قشیر و بنی‌العجلات و بنی‌کلاب سروده است، مورد تحلیل قرار می‌گیرد.

(متنبی، ۱۴۰۷: ۲۰۳/۲)

* وقتی به جنایتکاران فرصت می‌دهی و در مجازات درنگ می‌کنی، می‌پندارند مایه‌ی کرامت آن‌هاست و حال آن‌که تحقیر شده‌اند.

اگرچه در بیت اول قصیده از متانت ممدوح در برخورد با مخالفان سخن می‌گوید بلافاصله به تحقیر مخالفان می‌پردازد، آنان را به حیوانات وحشی تشبیه می‌کند که سیف‌الدوله با قدرت بر دهانشان لگام زده است:

(همان، ۲۰۴/۲)

* از هنگامی که بر دهان مخالفان لگام زده‌ای، این افسار برای آنان سنگینی می‌کند زیرا مانع سرکشی و راهزنی آنان شدی بنابراین مانند چهارپایان اهلی مطیع حکم تو شدند.
متنبی حلم و خویشن‌داری امیر را باعث بروز این وضعیت می‌داند:

وَ

* بنی‌عامر از متانت و حلم تو به طمع افتادند که می‌توانند هرکاری بخواهند انجام دهند.

* هرچه تو از کشتن آنان طفره می‌رفتی، آنان خودشان را بیشتر در معرض قتل قرار می‌دادند. اما وقتی به آنان دست یافتی به کلی هلاکشان نساختی زیرا هدفت تأدیب آنان بود نه نابود کردنشان.

(همان، ۲۱۱/۲)

* اگر گذشت و اغماض تو از جرم بقیه‌ی مخالفان نبود، کسی از آنها باقی نمی‌ماند، اما هدف تأدیب آنها بود نه قتل عام، بنابراین سرگذشت هلاک شدگان برای آیندگان عبرت شد. در بیت بعد از کشتن بنی کعب او را منصرف می‌کند به این دلیل که فرزندانشان سپاهیان پسران تو خواهند شد.

لَعَلَّ

(همان)

* شاید پسرانشان، سپاه فرزندان تو شوند، به هر ترتیب اگر زنده بمانند باز هم بردگان و بندگان تو هستند، همانطور که کره‌ی اسب وقتی بزرگ شد، مرکب می‌شود. تکبر و غرور متنبی حتی آن جا هم که می‌خواهد، ضعیف‌نازی کند، ضعیفان را آن قدر در لایه‌های خفت و خواری دفن می‌کند که اگر زنده هم بمانند نمی‌توانند از زیر خوارها خاک مذلتی که شفیع سنگین دل بر آنان ریخته است برخیزند. چه تعبیری زشت‌تر از این می‌توانست بگوید، خودشان حالا به تو سواری می‌دهند و در آینده فرزندانشان به پسران تو! یعنی آنچه خداوند متعال در قرآن کریم از بالای خفت‌بار بنی‌اسرائیل از ظلم فرعون در مورد کشتن پسران و زنده نگه داشتن دختران یاد می‌کند، متنبی در زنده نگه داشتن پسران می‌خواهد. در سه بیت آخر، مبالغه و غلو در تصویر کشیدن عزت و عطوفت امیر و منتهای ذلت مجرمان به اوج می‌رسد.

(همان، ۲۱۶/۲)

* تو کریم‌ترین پادشاهان در موضع عفو و بخشش مجرمان و بزرگوارترین امیران نسبت به خطاکارانی که مجازاتشان مرگ است و نابودی. * آن‌گاه که در پی گرفتن انتقام باشی از همگان تواناتری و آن‌جا که توانمندی از همه نسبت به خطاکاران بردبارتری.

* تسلط تو بر بردگان عیب نیست و ذلت بندگان در مقابل تو برایشان ننگ نیست. این بود قصیده‌ی بردگی که مردم بمیرند و زنده بمانند تفاوتی ندارد بلکه مرگ از این زندگی برایشان بهتر است زیرا با مرگ فقط بنده و مملوک خداوند هستند اما در زندگی باید برده‌ی حاکم باشند.

سعدی مانند متنبی مرد میدان جنگ و سپاه نیست، او آزاده‌ای است که زندگی در آزادی نه تنها برای خود و هم نژادهایش می‌خواهد بلکه آن را برای همه آرزو می‌کند و برای تحقق آن از سلاحش که همان قلم شیوای اوست در حمایت از مردم و حفظ عزت آنان استفاده می‌کند. سعدی در باب تدبیر و رأی در مورد برخورد حاکمان با مجرمان این گونه نظر می‌دهد؛ که خشم فرمانروایان نسبت به مردم باید مانند خشم پدر نسبت به پسر باشد:

به فرمان بران بر، شه دادگر
پدروار خشم آورد بر پسر
گهش می‌زند تا شود دردناک
گهی می‌کند آتش از دیده پاک

بنابراین پادشاهی که مانند پدر است گنه و خطای فرزندان خود را به نسیان نسبت می‌دهد:

گنه‌کار را عذر نسیان بنه
چو زنه‌ار خواهند زنه‌ار ده
گرآید گنه‌کاری اندر پناه
نه شرطست کشتن به اول گناه
چو خشم آیدت بر گناه کسی
تأمل کنش در عقوبت بسی
که سهل است لعل بدخشان شکست
شکسته نشاید دگر باره بست

(سعدی، ۱۳۷: ۲۱۴)

این تعابیر لطیف و ارزشمند در مورد خطاکاران مقایسه شود با صفاتی که متنبی به مجرمان نسبت می‌دهد تا از رهگذر انتساب بردگی، سواری دادن، حیوان وحشی، به آنان، از پروردگارشان و سوارشان که همان پادشاه است برای آنان تقاضای عفو کند.

هر دو از تعابیر قرآن کریم بهره می‌برند، با این تفاوت که متنبی با توجه به منش و شخصیت مغرور خود و سعدی در نقطه‌ی مقابل با قلبی سرشار از محبت و تواضع نسبت به انسانها نگاه می‌کند.

سعدی وقتی تعبیر شکستن لعل را برای مجازات مجرمان به کار می‌برد در واقع از قدر و منزلت مردم هرچند مجرم در نزد او پرده بر می‌دارد. کاربرد «لعل» برای انسان یادآور فرمایش گهربار پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله است که فرمود: «النَّاسُ كَمَعَادِنِ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ» مردم مانند معادن طلا و نقره‌اند. (پاینده، ۱۳۶۰: ۶۳۵) در این حدیث نورانی، محترم بودن همه‌ی مردم به زیباترین وجه بیان شده است، انسان‌های خوب به معادن طلا و انسان‌های دیگر به معادن نقره تشبیه شده است.

سعدی برخورد کریمانه‌ی سلطانی را ذکر می‌کند که در رهگذر خود در بیابان پیرمردی را می‌بیند که به او دشنام‌های رکیک می‌دهد، سلطان قبل از آن که ناراحت شود، تعجب می‌کند که علت چیست؟

وقتی می‌بیند پای خرش در گل فرو رفته و کار او هیزم‌کشی است به جای خشم گرفتن و یا عمل کردن به پیشنهاد کسانی که می‌گفتند: او را بکش، نه تنها او را می‌بخشد بلکه به او هدیه نیز می‌دهد:

یکی گفت شاهها به تیغش بزین که نگذاشت کس را نه دختر نه زن
نگه کرد سلطان عالی محل خودش در بلا دید و خر در وحل

(همان، ۲۷۱)

در این حکایت، درایت حاکم در توجه به علت نارضایتی و عدم توجه به قضاوت‌های نادرست به خوبی بیان می‌شود:

بیخشود بر حال مسکین مرد فرو خورد خشم سخن‌های سرد
زرش داد و اسب و قبا پوستین چه نیکو بود مهر در وقت کین

(همان)

سعدی از زبان پیرمرد هنگامی که به او گفته می‌شود: عجیب از مرگ رستی و به پاداش رسیدی، می‌گوید:

اگر من بنالیدم از درد خویش وی انعام فرمود در خورد خویش
بدی را بدی سهل باشد جزا اگر مردی «أَحْسِنُ إِلَى مَنْ أَسَا»

(همان)

متنبی از سرکشی مجرمان و بیچارگی آنان بدون ذکر دلیل بسنده می‌کند، علت شورش آنان را مطرح نمی‌کند اما سعدی هر جا که حکایت از اعتراض و یا شعار و دشنام علیه حاکم نقل می‌کند، علل ناخرسندی را در زبان او ذکر می‌کند. در اشعار سعدی حاکمان نه تنها در مقام خدایی نیستند بلکه مرتب بندگی آنان را متذکر می‌شود و چون مانند بقیه هستند بنابراین همیشه حق به جانب نیستند.

بنابراین وقتی حاکمی به صورت ناشناس و از سر ناچاری میهمان پیرمردی در یک ده دور افتاده می‌شود وضعیت حکومت خود را از زبان میزبان که به زشتی و تندگی از ظلم او یاد می‌کند می‌شنود:

که این ناجوانمرد برگشته بخت که تابوت بینمش برجای تخت
کمر بسته دارد به فرمان دیو به گردون بر از دست جورش غریو
درین کشور آسایش و خرمی ندید و نبیند به چشم آدمی

(همان، ۲۴۰)

پیرمرد به پسرش می گوید: مأموران حاکم هر مرکب سالمی را مانند پادشاه ستمگر زمان حضرت خضر تصرف می کنند پس تو هم مرکب خویش را مثل کشتی که به دست خضر شکسته شد، زخمی کن. پیرمرد قبل از خواب هرچه از دشنام و نفرین می داند و می تواند نصیب حاکم می کند.

فردا که سپاه متوجه ی حاکم می شوند، خوان و سور مفصل برای او مهیا می کنند. حاکم مأموران خود را می فرستد و آن پیرمرد را دست و پای بسته می آورند. پیرمرد که از اوضاع بد خود باخبر می شود با کمال شهامت به حاکم می گوید:

نه تنها منت گفتم ای شهریار	که برگشته بختی و بد روزگار
چرا خشم بر من گرفتی و بس	منت پیش گفتم همه خلق پس
ورایدون که دشوارت آمد سخن	دگر هرچه دشوارت آید مکن
ترا چاره از ظلم برگشتن است	نه بیچاره ی بیگنه کشتن است

(همان)

تفاوت دیگر رابطه ی حاکم و مردم در دیوان متنبی و سعدی این است که از دیدگاه متنبی، مردم وام دار و مدیون فرمانروا هستند اما در اشعار سعدی این حاکمان هستند که در برابر مردم ناراضی محکوم هستند زیرا به وظیفه ی خود در قبال مردم عمل نکرده اند.

مردم با نظر و زبان سعدی، متهورانه، انتقاد و اعتراض خود را می گویند اگرچه مانند عرب های ناخرسند زمان متنبی چابک و دست به شمشیر نیستند.

قبایل ناخرسند از دولت سیف الدوله، می خروشدند و می جوشند اگرچه سرکوب می شوند، اما مردم ایران در زمان سعدی، مجازات حاکم ستمگر را به ناله و نفرین پیرزنان حواله می دهند:

بدان کی ستوده شود پادشاه	که خلقش ستایند در بارگاه؟
چو سودآفرین بر سر انجمن	پس چرخه نفرین کنان پیرزن؟

(همان، ۲۴۳)

انتقاد و ناخرسندی مردمی که او توصیف می کند، همه در حد حرف و اعتراض و نفرین است. پرهیز سعدی از خشونت و قیام مسلحانه به حدی است که مردم را به تحمل ظلم تشویق می کند هر چند با عتاب و تندی و یا پند شیرین و عبرت از ستمگران می خواهد، از ستم دست بردارند.

در این نوعی از شرک پوشیده است	که زیدم بیازرد و عمروم بخت
گرت دیده بخشد خداوند امـ	نبینی دگر صورت زید و عمرو

(خزائی، ۱۳۶۶: ۲۹۱)

گرایش به رضا از قضا، سعدی را به مشرب جبر نزدیک ساخته، تا آنجا که نابسامانی زندگی تحت ظلم مردم را به رضایت خداوند از این وضعیت حواله می‌دهد.

نتیجه

- * سعدی و متنبی، مهر و قهر حکومتی را برای نظام تایید می‌کنند، اما سعدی بر عنصر مهر بیش از متنبی تأکید می‌کند.
- * متنبی در برابر دشمن خارجی بر طبل جنگ می‌کوبد و کمتر پیشنهاد صلح می‌دهد، اما در مورد قیام و شورش داخلی حاکم را به عطوفت نسبت به مجرمان دعوت می‌کند.
- * سعدی مبلغ صلح و مهرورزی در همه‌ی موارد است. جنگ‌های بیرون مرزی و اعتراض‌های داخلی.
- * متنبی در شفاعت برای نجات مجرمان، آن‌ها را به شدت تحقیر می‌کند به گونه‌ای که مجرمان حس می‌کنند اگر به دست حاکم کشته شوند بهتر از تحمل ننگ تحقیرات متنبی است.
- سعدی با کمال ادب و احترام در توجیه خطای مجرمان که غالباً به نادانی آن‌ها نسبت می‌دهد نقش میانجی‌گری خود را به خوبی ایفا می‌کند.
- * متنبی هیچ وقت احتمال درست بودن ادعای مخالفان داخلی حکومت را نمی‌دهد بنابراین به علت قیام و خواسته‌ی آنان اشاره نمی‌کند و حال آن که سعدی اعتراض و انتقاد مردم معترض را ناشی از حقوق پایمال شده‌ی آنان می‌داند.
- * در دیوان متنبی حاکمان، خدایان و مردم بردگان و بندگان آن‌ها محسوب می‌شوند و در اشعار سعدی فرمانروایان، خدمتگزاران هستند که مرتب سزاوار نصیحت و پند و اندرز او در رعایت حقوق مردم هستند.
- * مخالفان حکومت در زمان متنبی قبایل آشوب‌گر با حمله‌های مسلحانه هستند اما معترضان در اشعار سعدی، افراد متعددی هستند که هر یک به تنهایی فقط انتقاد می‌کند و از شورش و قیام اثری دیده نمی‌شود.
- * پرهیز سعدی از خشونت و قیام مسلحانه علیه حکومت به حدی است که گاهی مردم را به تحمل ظلم تشویق می‌کند.

منابع

- ۱- برقوقی، عبدالرحمن: شرح دیوان الممتنی، بیروت، دارالمتاب العربی، ۱۴۰۷ ق.
- ۲- پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحه، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۰ ش.
- ۳- حسین طه: مع الممتنی، مصر، دارالمعارف، لا. ت.
- ۴- خزائلی، محمد: شرح بوستان، تهران، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۶ ش.
- دشتی، محمد: المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، قم، نشر امام علی (علیه السلام)، ۱۳۶۹ ش.
- ۶- زرین کوب، عبدالحسین، دفتر ایام، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۷ ش.
- ۷- سعدی، مصلح بن عبدالله: کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲ ش.
- ۸- العقاد، عباس محمود: مطالعات فی الکتب و الحیاه، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۳۸۶ ق.
- ۹- قمی، عباس، مفاتیح الجنان، مترجم الهی قمشه‌ای، قم، سیمای ولایت، ۱۳۸۶ ش.